

## « شمه اي از زندگي ايادي امرالله ابوالقاسم فيضي »

خلاصه کردن شرح وقایع زندگي پرحادثه ي فيضي در چند صفحه بسیار مشکل است و باید به ناچار فقط به رؤس مطالب اکتفا نمود.

ابوالقاسم فيضي از خاندان مآ محسن فيض کاشاني است و از طرف مادر نیز نسبتش به کریم خان زند مي رسد. پدر او عبدالحسين فيضي گویا از جمله ي اشخاصي بود که دولت ایران برای اطلاع به فن تلگراف به اروپا فرستاد. چندی رئیس تلگرافخانه ي همدان بود، سپس به شهرهاي دیگر انتقال یافت ولي خانواده اش عموماً ساکن قم بودند و دائي فيضي، آیت الله آقا میرزا محمد فيض، از مجتهدین سرشناس آن شهر بود.

فيضي در سال 1906 یا 1907 ميلادي در قم به دنيا آمد. تاريخ دقيقش را خود او هم نمي دانست زیرا آن ایام در ایران مردم به روز تولد اشخاص چندان اهميت نمي دادند. تولد نوزاد را معمولاً در صفحه ي آخر قرآن یا کتاب حافظ یادداشت مي کردند و سپس فراموش مي شد. فيضي تا سنّ شایه پانزده سالگي در قم بود. از مدرسه اش در آن شهر کمتر صحبت مي کرد ولي زورخانه ي قم را همیشه ذکر مي نمود. مرشد این زورخانه مرد بزرگوار ي بود و فيضي او را دوست مي داشت. روزها پنهان از دائي مجتهدش که با زورخانه مخالف بود به آنجا مي رفت و از تماشاي ورزش هاي باستانی لذت مي برد. از همان وقت علاقه ي زيادي به ورزش پیدا کرد و جوانان را همیشه به ورزش تشويق مي نمود.

پدر فيضي پس از بازنشستگي با همسر و فرزندش در طهران اقامت کرد. این خانواده پسر بزرگتر ي هم داشتند، محمد علي خان، که در همدان به کار مشغول بود و در آنجا با بهائي ها معاشرت نموده به امر مبارک مؤمن شده بود. به تشويق او برادرش را در طهران به مدرسه ي تربيت فرستادند. فيضي در مدرسه از ابتدا با اطفال بهائي دوست شد و ایشان با محبت و صفاي خود فيضي را چنان جلب نمودند که روزهاي جمعه با کمال اشتياق سر درس ایشان حاضر مي شد. در ابتدا متوجه نبود که کلاس درس اخلاق مخصوص اطفال بهائي است و فکر مي کرد این هم جزو دروس مدرسه است. به این ترتیب به تدریج و خيلي طبعي به جمع بهائیان پیوست.

فيضي از عزيزالله خان مصباح مدير مدرسه ي تربيت و معلمين مدرسه از جمله فاضل شیرازي همه وقت با محبت و احترام یاد مي کرد. کارنامه هاي مدرسه اش نشان مي دهد که در کلاس خود همیشه شاگرد اول بود. از ورزش ها نیز به فوتبال علاقه داشت و دروازه بان خوبی بود. بعد از مدرسه ي تربيت يکي دو سال در کالج آمریکائي طهران درس خواند. سپس برای ادامه ي تحصیل به بيروت رفت و وارد دانشگاه آمریکائي شد.

در آن سال ها عده ي نسبتاً زيادي از جوانان ایرانی برای تحصیلات عالي به بيروت مي رفتند و فيضي در بین آنها دوستان زيادي داشت ولي رابطه ي دوستي او با جناب حسن باليوزي طوري بود که این دو جوان هم ذوق بیشتر اوقات فراغت خود را باهم مي گذراندند و ساير شاگردان ایرانی احترام خاصی برایشان قائل بودند.

از بيروت تا حيفا با اتومبیل فقط چهار ساعت راه بود و جوانان بهائي که در بيروت تحصیل مي کردند اجازه داشتند در ایام تعطیل وسط سال برای تشرّف به ارض اقدس بروند. فيضي تا حدّي که ممکن بود از این فرصت استفاده مي کرد و چندین بار حضور حضرت ولي امرالله مشرف شد. يك بار نیز با عده اي از ساير محصلين بيروت به زیارت حضرت ورقه ي عليا نائل گردید. دیدار هيکل مبارک چنان تأثيري در او کرد و محبت آن مولاي مهربان چنان قلب او را تسخير نمود که از آن به بعد در تمام زندگي محبوب ديگري اختيار نکرد و آرزويي جز کسب رضاي آن مولاي عزيز نداشت.

فيضي و باليوزي غالباً باهم به ارض اقدس مي رفتند و حضرت ولي امرالله نسبت به آنها خيلي اظهار عنايت مي فرمودند. پس از آنکه قصر جمال قدم در بهجي تعمير و مفروش گردید، فيضي و باليوزي اولين اشخاصي بودند که به دستور هيکل مبارک شب را در آن مکان مقدس گذراندند.

فیضی در سال 1932 از دانشگاه بیروت فارغ التحصیل شد و به ایران بازگشت. قبل از مراجعت به وطن برای آخرین بار به زیارت مولای محبوبش شتافت و دیگر معلوم است که با چه حالت حزنی از هیکل مبارک جدا شد. حضرت ولی امرالله دسته گلی به او مرحمت فرموده او را مأمور کردند به اصفهان برود و گل ها را از طرف ایشان بر روی مزار کیت رانسوم کهلر، اولین شهید آمریکایی، بگذارد.

در دوران تحصیل خود فیضی تصمیم گرفته بود بعد از مراجعت به ایران در مدرسه ی تربیت مشغول خدمت شود و حضرت ولی امرالله این نیت او را تحسین فرموده بودند، ولی متأسفانه موقعی که در طهران مشغول خدمت نظام وظیفه بود مدرسه ی تربیت و دیگر مدارس بهائی از طرف دولت بسته شد و فیضی به آرزوی چندین ساله ی خود نرسید. به امید اینکه شاید مدارس مجدداً باز شود مدتی صبر کرد و بعد به ناچار در شرکت نفت کار گرفت. امکان ترقی در این شرکت برای او زیاد بود ولی هدف او در زندگی مال و منصب نبود، این است که وقتی شنید اطفال احبای قصبه ی نجف آباد پس از بسته شدن مدارس بهائی وسیله ی تحصیل ندارند، داوطلب شد به آنجا برود و به تدریس اطفال بپردازد. دوستان مسلمان او می گفتند دیوانه شده و دوستان بهائی فکر می کردند فیضی بهتر می تواند در طهران به امر خدمت کند و حیف است که چنین جوان پر معلومات و استعدادی وقت خود را صرف بچه های نجف آباد کند.

پدر فیضی موقعی که او در بیروت تحصیل می کرد صعود نموده بود و مادرش با مبلغ مختصری که از حقوق بازنشستگی شوهر به او می رسید در کمال قناعت زندگی می کرد. وقتی که فیضی تصمیم گرفت از کار در شرکت نفت استعفا دهد و به نجف آباد برود، این خانم فرشته خصال که هنوز بهائی نبود ولی همیشه مشوق و پشتیبان فیضی بود، با کمال میل و رغبت او را همراهی نمود و هر دو در نجف آباد با همان بودجه ای که مادر داشت زندگی کردند زیرا فیضی حاضر نشد از محفل روحانی نجف آباد بیش از ماهی نوزده تومان قبول کند و آن هم صرف خرید دفتر و مواد می شد که به عنوان جایزه به بچه ها می داد. در همین دوران بود که فیضی سفری به طهران نموده، از دواج کرد و به همسر خود به نجف آباد بازگشت.

در مدت اقامت فیضی در نجف آباد نه فقط اطفال بلکه همه احبای که بالغ بر دوهزار نفر بودند کمال استفاده را از وجود او کردند. برنامه ی کارش این بود که از صبح زود مشغول تدریس بچه ها می شد و از منزلی به منزل دیگر می رفت. در هر خانه برای گروهی از اطفال که جمعاً در حدود چهارصد نفر بودند، مطابق سئشان کلاسی تشکیل داده بود که در آن، گذشته از دروس مدرسه ای، مناجات و مطالب امری می آموختند. عده ای از خانم های باسواد در تدریس اطفال به او کمک می کردند و برای این عده نیز کلاس مخصوصی جهت تزئید معلومات امری ترتیب داده بود. فیضی تقریباً در تمام ساعات روز مشغول تدریس اطفال و جوانان بود و اکثر شب ها با سایر احبای جلسات پرروحي داشتند که به خواندن الواح و آثار امری و ذکر داستان فداکاری و جانبازی قدمای امر می گذشت. برای تزئید معلومات امری جوانان اصفهان نیز کلاسی تشکیل داده بود و هر هفته یک بار به آنجا می رفت. با تمام کارهایی که داشت به ترجمه ی بعضی از توفیعات انگلیسی حضرت ولی امرالله و نوشتن مقالات امری و آثار ادبی نیز می رسید.

به تشویق فیضی احبای نجف آباد کتابخانه ای به نام زین المقربین تأسیس کردند و یک حمام عمومی ساختند که برایشان بسیار لازم بود زیرا حمام مسلمانان محل حمام عمومی خزینه بود و سواي آن، ایشان احبای را به حمام خود راه نمی دادند و در آن هوای سرد و نبودن وسائل، حمام کردن در منازل خیلی مشکل بود.

فیضی دارای قوه ی جاذبه ای بود که همه کس را جلب می کرد و هر جا می رفت یار و اغیار را مفتون اخلاق و رفتار خود می نمود. احبای نجف آباد نیز از کوچک و بزرگ علاقه ی فوق العاده ای به او داشتند. روح پر نشاط او و محبت شدیدی که به بچه ها داشت به قدری در قلوب پاک اطفال آنجا تأثیر نمود که او را سرمشق زندگی خود قرار دادند و در سال های بعد اغلب آنها در نقاط مختلف دنیا منتشر شده به خدمت آستان الهی پرداختند.

حضرت ولی امرالله از خدمات فیضی بسیار مسرور بودند و به محفل روحانی ملی ایران مرقوم داشتند که این جوان ممتاز را تشویق کنند تا به رویه ی خود ادامه دهد و تمام اوقات را صرف خدمت به امر مبارک نماید.

فیضی پس از چهار سال و نیم در نجف آباد، به دستور محفل ملی به قزوین رفت و یک سال در آنجا اقامت گزید. در قزوین گذشته از رسیدگی به دروس اخلاقی اطفال و تولید شور و نشاطی جدید در جمع احبّاء، کار بسیار مهمّی که انجام داد تأسیس کلاس های روزانه برای جوانان بود. در حدود سی جوان بهائی روزی چند ساعت در این کلاس ها شرکت می کردند و به مطالعه ی آثار مهمّ امری و کتب سایر ادیان می پرداختند. گاهی نیز برای دیدار احبّای دهات با فیضی پیاده به اطراف شهر می رفتند و درس محبّت و تشویق را از استاد خود می آموختند. شوق و اشتعال عجیبی برای خدمت به امر در بین جوانان قزوین ایجاد شد به طوری که بعد از رفتن فیضی از آن شهر عده ای از آنها نیز به قصد مهاجرت قزوین را ترک کردند. شهاب زهرائی، مهري و خسرو خسروي، فرخنده هزاري، احسان زهرائي، روح الله مهرباخاني، بدیع الله و ولي الله صمداني، روح الله سمندري و بسياري ديگر از اشخاصي که هريك در گوشه اي از دنيا به خدمات مهمّه موقّ شده اند از جمله ي جواناني بودند که در آن يك سال با فیضی معاشر بوده تحت تأثیر روح پاک او قرار گرفتند.

حضرت ولي امرالله در آن ایام تأکید می فرمودند که احبّاء از ایران به ممالک عربي هجرت کنند. به این جهت فیضی و همسرش از قزوین به بغداد رفته، امیدوار بودند بتوانند از آنجا به یکی از نقاط مهاجرتی در شبه جزیره ي عربستان راه یابند ولي به دست آوردن ویزا برای ورود به ممالک عربي بی نهایت دشوار بود و به ناچار يك سال تمام را در بغداد گذراندند. وجود فیضی در بغداد روحانیت بی اندازه اي در جمع احبّاء و به خصوص در جوانان ایجاد نمود. اینجا نیز عده ای از جوانان با علاقه ي تمام در کلاس های او حاضر شده به کسب معلومات امری پرداختند و برای خدمت به آستان الهی آماده شدند.

بعد از يك سال بالاخره از بحرین برای فیضی و همسرش ویزا رسید. با کشتی از بصره حرکت کردند و روز 25 دسامبر 1942 وارد جزیره ي منامه در بحرین شدند. فیضی آنجا در مدرسه ي متوسطه اي که شیخ تأسیس نموده بود به عنوان معلم زبان انگلیسی مشغول کار شد، امّا در حدود دو سال بعد که فهمیدند بهائی است او را از مدرسه اخراج کردند. شیخ دستور داده بود که فیضی باید از بحرین برود ولي به فضل جمال قدم به طور معجزه آسائی موقّ به ماندن شد.

زندگی در بحرین آن زمان از هر لحاظ مشکل بود. گرما و رطوبت هوا در نه ماه از سال طاقت فرسا بود. با این حال آب و یخچال و سایر لوازم اولیه در منازل وجود نداشت. آب را سقا در پیت های حلبی از خارج شهر می آورد و به منازل می فروخت. فیضی و خانواده اش برای تمام احتیاجات خود در روز دو سطل آب داشتند. در بحرین به جز درخت خرما زراعتی نبود و چون در سال های جنگ دوم جهانی ارتباط زیادی بین این جزایر و ممالک اطراف نبود، موادّ غذایی نیز به آسانی به دست نمی آمد. با وجود این مسائل، مادام که فیضی در مدرسه ي شیخ کار می کرد و حقوق می گرفت، امورش به هر نحوی بود می گذشت ولي بعد از آنکه درآمد او قطع شد زندگی دشوار گشت. با این حال همیشه سرور و شاکر بود که توانست در محلّ مهاجرتی خود استقامت کند و سبب سرور مولای محبوبش گردد. تنها مطلبی که او را قدری رنج می داد این بود که اهالی بحرین وقتی فهمیدند بهائی است از معاشرت با او اجتناب کردند و فقط چند نفری بودند که گاه به گاه در کمال حکمت به دیدن او می آمدند. امّا این وضع پایدار نماند. فیضی با رفتار محبّت آمیزی که نسبت به همه داشت کم کم قلوب را به دست آورد و طولی نکشید که حتّی اولیای امور ارادتمند او شدند. ذکر محاسن اخلاقی فیضی تا به امروز در بحرین از یار و اغیار شنیده می شود.

چندی پس از دوران بیکاری، از طرف شرکت نفت که تازه در بحرین توسعه می یافت، از او خواسته شد به کارمندان آمریکایی و اروپایی شرکت، درس عربي بدهد تا بتوانند با کارگران عرب صحبت کنند. این شغل تازه فواید زیادی داشت از جمله اینکه فیضی وقت بیشتری برای مطالعه و ادامه دادن به نوشته های خود پیدا کرد و موقعی که مهاجرین ایرانی به تدریج وارد مناطق عربي شدند، توانست مرتّب با آنها در تماس باشد، به حالشان رسیدگی کند و با نامه های گرم و پرروح خود آنها را به استقامت و فداکاری در اماکنی که زندگی در آن از هر لحاظ واقعاً مشکل بود تشویق کند.

زمانی که فیضی به بحرین مهاجرت نمود به غیر از دو خانواده در سراسر شبه جزیره ي عربستان، بهائی وجود نداشت. در هفت سال اول، فیضی و همسرش با دو فرزندشان، می و نیسان که در بحرین متولّد شدند، تنها مهاجرین آنجا بودند. پس از آن جوانان از خود گذشته اي با نهایت مشقّت خود را از ایران به سواحل عربستان رساندند و در نقاط مختلفه ساکن شدند. به تدریج جمعیت های بهائی، سپس محافل روحانی تشکیل شد و به عنایات الهی و تأییدات غیبی در مدّت حیات خود فیضی، پنج محفل ملی در ممالک عربي تأسیس گردید.

حضرت ولي امرالله فيضي را فاتح عربستان دانسته اند. شايد يكي از دلایلی این باشد که او نه فقط خود به عربستان مهاجرت کرد بلکه تا حدّ زيادي سبب استقرار ساير مهاجرين در آن شبه جزيره گرديد. محبت احبای عربستان نسبت به او به اندازه اي است که به وصف نمي آيد. فيضي را پدر روحاني و سرمشق زندگي خود مي دانند. اسمش هميشه بر سر زبان هاست به خصوص در بحرين که ياد محبت هاي او نسبت به فرد فرد احبا و خاطرات جلسات انسي که برپا مي نمود، کلاس هاي درسي که تشکيل مي داد، وسايل تفريحي که براي جوانان مهيا مي ساخت و علاقه ي شديدی که به تربيت اطفال داشت هرگز فراموش نمي شود.

فيضي پس از چهارده سال و نيم اقامت در بحرين براي ديدن برادرزاده اش به آلمان رفت و در آنجا بود که خبر شد به سمت ايادي امرالله منصوب شده است. چند هفته بعد از آن، صعود حضرت ولي امرالله عالم بهائي را غرق در احزان نمود. ايادي امر از اطراف دنيا به لندن رفتند و سپس عازم ارض اقدس شدند. در آنجا تصميم گرفتند که بايد نه نفر از ايشان در مرکز جهاني بهائي ساکن شوند. فيضي يکي از آن نه نفر بود و به اين جهت ديگر نتوانست به مناطق عربي مهاجرت کند.

خدا مي داند که در سال هاي اول بعد از صعود حضرت ولي امرالله به فيضي چه گذشت. در ارض اقدس همه چيز بر ايشان از هيکل مبارک حکايت مي کرد به هر جا مي رفت خاطره اي از ايام گذشته تجديد مي شد. در مقامات متبرکه، در بيت حضرت عبدالبهاء، در مسافرخانه و باغ هاي باصفاي اطراف مقام اعلي همه وقت به ياد ايامي بود که به محضر مولايش مشرف شده، از فيض ديدار آن محبوب برخوردار بود. در آن سال ها صحتش را از دست داد و اگر زنده ماند به خاطر اين بود که بتواند مسؤوليتي را که هيکل مبارک به او داده بودند انجام دهد و از ميدان خدمت نگريزد.

ديدار زائرين ارض اقدس مايه ي تسلي قلب او بود و غروب ها بعد از فراغت از کار براي ملاقات آنها به مسافرخانه مي رفت. زائرين نيز چنان مجذوب سخنان او مي شدند که پروانه وار گردش جمع شده تا پاسي از شب گذشته دل از او نمي کنند. پس از مراجعت به محل هاي خود بسياري از آنها با فيضي مکاتبه مي کردند و او هميشه به تمام نامه ها جواب مي داد. با مکاتيب دلنشين خود به اطفال درس محبت مي آموخت، جوانان را به فراگرفتن علم و هنر تشويق مي کرد، به درد دل سالمندان مي رسيد و عشق حضرت ولي امرالله را در قلوب همه تقويت مي نمود. فيضي در ايام اقامت در ارض اقدس با وجود سنگيني کار، به نوشتن مقالات و کتب بسياري به فارسي و انگليسي موفق شد که اکثر آنها در زمان حياتش به چاپ رسيد.

پس از تشکيل بيت العدل اعظم نيز فيضي از ابايدان مقيم ارض اقدس بود ولي خيلي از اوقات او به مسافرت مي گذشت. داستان خدمات بين المللي او در سراسر جهان به مدت بيست سال، مفصل است و در اين مختصر نمي گنجد. شرح اکثر سفرها در اخبار امري ممالک مختلف تا اندازه اي درج شده و به اطلاع احبا رسيده است. هر جا مي رفت بر تعداد دوستانش اضافه مي گشت و نامه هايي که به اطراف دنيا مي فرستاد بيشتري مي شد. شايد کمتر کسی باشد که تا اين حد با همه سن و سالي و با همه گونه افراي در کشورهاي مختلف مکاتبه کرده باشد. فيضي هميشه و در همه جا با خود کاغذ و قلم داشت و به محض اينکه فرصتي پيدا مي کرد به نوشتن نامه مي پرداخت. همراه با نامه ها معمولاً به فراخور حال اشخاص داستان شيريني، قطعه شعري يا چند سطري از آيات الهي را که خود با مرگب و قلم ني با خط خوش نوشته بود، مي فرستاد.

در دو سه سال آخر در ارض اقدس که کمتر مي توانست از خانه بيرون برود، نامه نويسي را ترک نکرد و به نوشتن آيات ادامه داد. حتي روزي که از اين عالم رفت، روي ميز تحريرش چند قطعه از آيات الهي ديده مي شد که در حاشيه ي آنها نوشته بود «براي زائرين عزيز».

خداوند لياقت و استعداد زيادي در فيضي خلق کرده بود و او در طول عمر از يك يك آنها استفاده ي کامل نمود و به فرموده ي حضرت ولي امرالله آنچه را که خداوند به او عطا کرده بود، تماماً وقف نصرت امرالله و کسب رضاي الهي نمود.

منبع: خوشه هائي از خرمن ادب و هنر جلد 10 صفحه 21

سخنران: گلوريا فيضي

[www.Feyzi.org]